

بحری است بحر عشق که

مثنوی «الهی‌نامه» شیخ فریدالدین عطار نیشابوری مشتمل بر ۶۵۱۱ بیت و ۱۲ مقاله و ۲۵۴ حکایت است. عطار در این مثنوی که در بحر هزج سروده شده، برای تفهیم حقایق عرفانی و کسب مراتب و شایستگی عشق خداوند و سیر و تفکر در عالم معرفت و پیمودن مراحل دشوار سیرالی‌الله و بیان منازل سلوک، همچون دیگر آثارش از داستان و حکایت استفاده می‌کند و روش او آوردن داستان در داستان است. وی با استفاده از تمثیل و آوردن شواهد مقاصد مورد نظر را به خواننده منتقل می‌کند. و مسائلی پیچیده تصوف را در قالب حکایات شیرین و ساده و قابل فهم تقریر می‌کند. نکته قابل توجه این است که عطار در بیان مقاصد عرفانی از شخصیت زنان به گونه‌ای مثبت استفاده می‌کند و کمال و منزلت آنان را متعالی‌تر جلوه‌گر می‌سازد. عطار در بسیاری از حکایتهای الهی‌نامه به زنان زاهد و عارف اشاره کرده است و در اغلب این حکایات زن محور اصلی داستان قرار می‌گیرد. عطار بر این نکته تأکید دارد که در میان اولیاء، الله زنان صاحب معرفتی وجود دارند که لطف لایزال الهی شامل حالشان شده و به مقامات معنوی و روحانی بالایی رسیده‌اند. در تذکره‌الاولیاء، رابعه عدویه - از عرفای قرن دوم هجری - را در صف رجال ذکر کرده و از کرامات وی داستانها نقل کرده است.

عطار در داستان «زن صالحه» که جمعاً ۳۰۹ بیت می‌باشد به نکات مهمی اشاره دارد و خواننده را گام به گام با اصول معرفت و خداشناسی آشنا می‌کند به طوری که خواننده بدون تکلف و زحمت حقایق عرفانی را درک می‌کند و زشتی اعمال و نیات پلید را درمی‌یابد و به این نکته پی می‌برد که خیانت در عهد و پیمان و امانت، غلبه هوی و هوس، تهمت، حکم بر ظاهر و قضاوت ناعادلانه، انتقام، حق‌ناشناسی و ناسپاسی، نیرنگ، زیبایی‌پرستی، ناپاکی و بی‌نیاتی در دین و ایمان، غفلت از خدا و نفس‌پرستی و سو، نیت، صفات نکوهیده‌ای هستند که انسان خداجوی باید از آنها پرهیزد و در مقابل خصایص والایی چون وفاداری، عفت و پاکدامنی، صبر و استقامت، مبارزه با سختی، گذشت و ایثار، صدق گفتار و عمل، صمیمیت و صفا، پاکی دل هنگام دعا، بی‌اعتنایی به مال و جاه و سرانجام نیک بردباری و نیکوکاری را می‌آموزد. حکایت «زن صالحه» اولین داستان تمثیلی است که برای مقاله

اول «الهی‌نامه» آورده شده است - مأخذ این داستان کتاب الهی‌نامه شیخ فریدالدین عطار با تصحیح و مقدمه هلموت ریتز از انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۸ است - در مقاله اول آمده است که خلیفه‌ای شش پسر داشت که همگی بلند همت بودند و در علوم زمان یگانه. یک روز پدر آنها را دور خود جمع می‌کند و می‌گوید هر کدام آرزوهای خود را با من در میان گذارید تا من آنها را برآورده کنم. یکی از پسرانش می‌گوید: «از بزرگان شنیده‌ام که شاه‌پریان دختری بسیار زیبا و عاقل دارد که در زمین و آسمان بی‌همتاست، اگر او را به دست آرام دیگر تا قیامت آرزویی نخواهم داشت و اگر مراد من حاصل نشود، دیوانه خواهم شد.» پدر او را به خاطر شهوت‌پرستی سرزنش می‌کند و حکایتی را به عنوان تمثیل برای او تعریف می‌کند:

حکایت زن صالحه که شوهرش به سفر رفته بود

این داستان سرگذشت زنی است زیبا و وفادار و با ایمان و زاهد؛ که شوهرش به سفر حج می‌رود و در غیاب شوهر برایش حوادث ناگواری رخ می‌دهد و دست از مس وجود می‌شوید و کیمیای عشق می‌یابد و چون مردان راه، صاحب کرامت می‌شود.

زنی بودست با حسن و جمالی
شب و روز از رخ و زلفش مثالی
خوشی و خوبی بسیار بودش
صلاح و زهد با آن یار بودش
به خوبی در همه عالم عَلم بود
ملاحظت داشت شیرینیش هم بود
به هر مویی که در زلف آن صنم داشت
خم از پنجه فزون و شست هم داشت
چو چشم و ابروی او صاد و نون بود
دلیلش نصّ قاطع نه که نون بود
چو بگشادی عقیق دُر فشان را
به آب خضر گشتی سرکشان را
صدف گویی لب خندان او بود
که سرواریدش از دندان او بود
چو سروارید زیر لعل خندانش
گهرداری نمودی در نداننش
زنداننش چو سیمین سبب بودی
ز سببش قسم خلق آسیب بودی

فلک از نقش روی او چنان بود
که سرگردان چو عشاقش به جان بود
کسانی کز سخن دزی فشانند
به نام او را همی «مرحومه» خوانند
زنی بودی که دور چرخ گردان
شمردیش از شمار شیر مردان
مگر شویی که آن زن داشت ناگاه
برای حج روانه گشت در راه

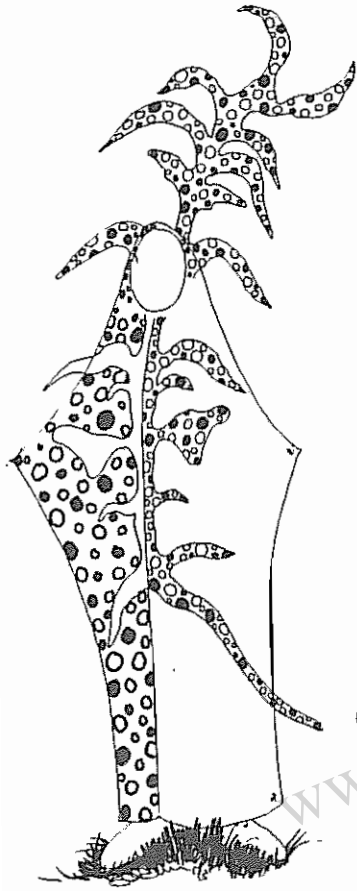
شوهر مرحومه چون هنگام سفر می‌رسد، برادر کوچکتر را سفارش می‌کند که در غیبت او از همسرش مراقبت و مایحتاج زندگی را برایش فراهم کند. برادر پیمان می‌بندد که چنان کند که او می‌خواهد و شوهر با خاطری جمع به راه می‌افتد. برادر نیز کمر به خدمت «مرحومه» می‌بندد و هر روز تحفه‌ای برایش می‌فرستد، اما از آنجا که بخت پریشان و اقبال شوم در کمین نشسته، برادر شوهر از قضا روزی جمال رخسار مرحومه را از پس پرده مشاهده می‌کند و دل از دست می‌دهد و گرفتار می‌شود.

چنان در دام آن دلدار افتاد
که صد عمرش به یک دم کار افتاد
بسی با عقل خود زیر و زبر شد
ولی هر لحظه عشقش گرمتر شد
چو کار او ز زن می‌برنیامد
دمی با خویشتن می‌برنیامد

چون عقل، مغلوب هوس می‌شود، با خواری و زاری خواهش دل را با «مرحومه» در میان می‌نهد و سعی می‌کند با برق زر او را فریب دهد. اما زن نیکو و پاکدامن او را با حقارت از خود می‌راند و به او می‌گوید: «شرمت باد که می‌خواهی در امانت برادر خیانت روا داری، آیا راه و رسم دین‌داری و امانت‌داری این است؟ برو و به ذات حق توسل جو و از این اندیشه پلشت درگذر، باشد که خداوند توبه‌ات را بپذیرد.» اما آن ناجوانمرد متوسل به زور می‌شود و مرحومه را تهدید می‌کند که اگر رضایتش را فراهم نکند کمر به هلاکش بندد و رسوای جهانش کند. مرحومه که سرمست از سبوی عشق

هیچش کناره نیست...

برداشتی از «الهی نامه» عطار نیشابوری
زهره نوروزی صحنه



جیفه دنیا و خرده ای مال، دین می فروشند و دنیا می خرند:

چو قاضی را قبول افتاد کارش
معین کرد حالی سنگارش
ببردندش به صحرا بر سر راه
روان کردند سنگ از چارسوگاه
چو سنگ بی عدد بر زن روان شد
گمان افتادشان کز زن روان شد
برای عبرت خلق جهاننش
رها کردند آنجا همچنانش

سرانجام مرحومه زن بخت برگشته، قربانی هوس و بی عدالتی می شود و پس از سنگسار به تصویر اینکه او مرده است برای پندآموزی دیگران همان جا در تاریکی شب غرق در خون و غوطه ور در خاک رها می شود:



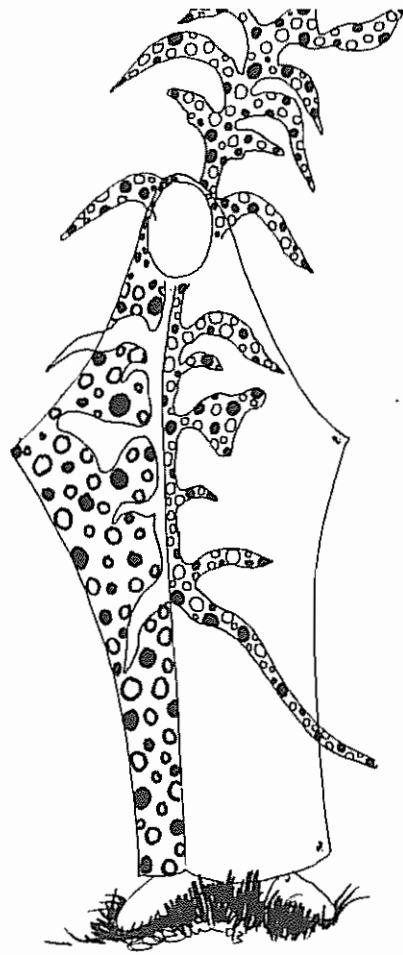
الهی بود، باکی به دل راه نمی دهد و می گوید هراسی از هلاک ندارم، تنها از خدا می ترسم:

زنش گفت از هلاکت نیست باکم
هلاک این جهان به زان هلاکم

در اینجا عطار پرده از چهره بردگان هوی و هوس برمی دارد و نشان می دهد که این قبیل افراد چگونه در مقابل خواسته های نفس و ارضای امیال حیوانی ضعیفند و در صورت لزوم با ناجوانمردی حتی به برادر خود خیانت روا می دارند و پیمان شکنی می کنند. و ناکامی در خواسته هایشان چگونه آنها را به ورطه گناهان دیگری می کشاند:

مگر ترسید آن مرد بد افعال
که بر گوید برادر را زن آن حال
برفت آن شوم و دفع خویشتن را
به زر بگرفت حالی چار تن را
که تا دادند آن شویمان گواهی

که کردست از زنا این زن تباهی
محرومیت و ناکامی و حاصل نشدن آرزوهای ناروا و حقیر مادی، عشق را به نفرت تبدیل می کند آن چنان که محبوب و مقبول و معشوق یکباره از نظر می افتد، مهر مبدل به کین می شود و عاشق دروغین حتی به قتل دلدار اقدام می کند و برادر بدسیرت از ترس اینکه مبادا مرحومه شرح خیانت او را به برادر بازگوید، با زور زر - این نرم کننده دل های سنگ - چهار نفر را اجیر می کند که شهادت دهند که این زن، زناکار و فاسد است و قاضی خام شهادت گواهان دروغین را می پذیرد و حکم بر سنگسار زن می دهد. بدین ترتیب عطار مسئله قضاوت را در زمان خود زیر سؤال می برد و حتی از قاضی که می باید با علم و کمال و عدالت و آگاهی دینی و تسلط بر اوضاع جامعه زمان خود، به تأمل و تحقیق و انصاف رأی دهد، انتقاد می کند و همین طور از کسانی که به خاطر



می‌تواند رابطه‌ای مقدس و پاک باشد که با احساس حضور پروردگار، تعالی یابد و پیوند، خواهرانه و برادرانه باشد.

اما از آنجا که خطر همیشه در کمین سالک حق است و صعوبتها و سختیها و آزمونها بی‌شمار، روزگار نمی‌گذارد که مرحومه دیرزمانی بیاساید و بر جایگاه آرامش نشیند. غلام سیاه اعرابی آرزومند وصال این زن می‌شود:

چو دید او روی زن دل را بسو داد
دل و جانش بسوخت و تن فرو داد
دلش را وصل آن زن آرزو خواست
ولیکن می‌نشد آن آرزو راست
به زن گفتم، شیم من، تو چو ماهی
چرا با من به هم بودن نخواهی
زنش گفت این نگرده هرگزت راست
که از من خواجه تو این بسی خواست
چو او وصل نیافت آنگاه مه روی
کجایابی تو آخر ای سیاه روی

ایهام که در ترکیب «سیره‌روی» مورد نظر است بسیار درخور اندیشه است. یک معنای آن «گناهکار و فاسد» است و معنای دیگر اشاره به سیاهی او دارد و اینکه در آن زمان سیاهان را برده‌فروشان خرید و فروش می‌کردند و در خانه اغنیا چه بسیار کنیزان و غلامانی که به عنوان برده و زرخرد به کار گماشته شده بودند. مسئله قابل توجه این است که هر کسی باید حدّ خود را بداند و همان طور که مشهور است: «کیوتر با کیوتر، باز با باز/ کند همجنس با همجنس پرواز». باید به دنبال جفتی درخور و در حدّ خود باشد و پا را از گلیم خویش فراتر نهد، هرچند که عشق حدّ و مرز و رنگ و نژاد و مقام و موقعیت و سن و سال نمی‌شناسد.

غلام سیاه دل چون مرادش حاصل نمی‌شود به مرحومه می‌گوید اگر خواهشم را برنیآوری حيله‌ای در کارت خواهم بست تا از این آسایش و آرامش محروم و آواره شوی، همان حيله‌ای که همواره افراد سرخورده و زبون و ضعیف به کار می‌گیرند: زنش گفت آنچه‌خواهی کن چه‌باک است که نندیشم اگر قسمم هلاک است

غلام سخت به خشم می‌آید و مجتش مبدل به دشمنی می‌شود. نیم شب از روی غضب و

زن بیچاره بر هامون بمانده
میان خاک غرق خون بمانده
چو شب بگذشت و روز افتاد آغاز
زن آمد وقت صبح اندک به خود باز
به زاری و نزاری ناله می‌کرد
ز ترگیس ارغوان پر لاله می‌کرد

اما اراده پروردگار مهربان که نافذ است و مانعی در راه تحقق مشیت او وجود ندارد، بر زنده ماندن آن زن بی‌گناه تعلق می‌گیرد و چون صبح صادق می‌دمد، عربی بادیه‌نشین از آنجا عبور می‌کند. ناله زن را می‌شنود و به یاری آن نازنین مجروح می‌شتابد و او را بر شترش می‌نشاند و به خانه می‌برد و شب و روز از او مراقبت می‌کند. مرحومه بهبود می‌یابد و زیبایی و طراوت رفته را باز پیدا می‌کند.

دگر ده تازه شد گلزار رویش
ز سر در حلقه زد زَنار مویش
ز زبر سنگسار، او آشکارا
چنان آمد که لعل از سنگ خارا

مرد عرب چون زیبایی بازیافته او را می‌بیند، شیفته و بی‌خویشتن می‌شود و آتش عشق بر جانش پنجه می‌افکند و به مرحومه پیشنهاد ازدواج می‌دهد. اما زن به او می‌گوید: «من همسر دارم، چگونه می‌توانم جفت تو گردم؟» و چون دستیابی مرد بر او از طریق احکام شرع حاصل نمی‌شود، در پنهان از او می‌خواهد که ناکامش نگذارد. زن پاکدامن به خاطر محبت‌های اعرابی نمی‌تواند به او پرخاش کند اما به او می‌گوید: «چرا از دین روگردانیده‌ای و از خشم خدای دادگر نمی‌هراسی، تو مرا به خاطر رضای خدا و دین، تیمار داشتی، حال چگونه مطیع دیو نفس شده‌ای، بیا و کار نیک خود را تباه مکن و نگذار در کعبه ایمانت خلل افتد و دیوار طاعتت فروریزد. من چون اجابت چنین درخواستی را از طرف دیگری نپذیرفتم، بلای بسیار دیدم و سنگ فراوان خوردم، حال تو هم مرا به گناه دعوت می‌کنی؟ بدان اگر صدمبار تنم را مجروح کنی، تن به آلودگی نخواهم داد و تو نیز برای دفع یک هوس، هزار عذاب جاودان بر خود مخر.»

اگر پاره کنی صدمباره شخصم

نیاید در تن پاکیزه نقصم
برو از بهر یک شهوت، که رانی
مخر جان را عذاب جاردانی
ز صدق آن زن پاکیزه گوهر
گرفت آن مرد اعرابیش خواهر
پشیمان گشت از آن اندیشه کردن
که کار دیو بود آن پیشه کردن

صدق گفتار و پاکی رفتار مانع شد که زن گرفتار آید. همان‌گونه که: «اگر نفسی به کمال صدق دست یابد، به طوری که ظاهر و باطن یکی گردد، وی را می‌توان صدیق نامید؛ سپس اخلاق نیکو در او فزون شود و صفات زشت جدا می‌گردد و صدق گفتار در او پدید می‌آید و دروغ و افترا و بهتان جای خود را به انصاف می‌دهند و دعوی می‌گریزد و وفا به جای پیمان‌شکنی می‌نشیند و دوستی به جای دشمنی و غش و ناراستی به صفا، و خیانت به امانت مبدل می‌شود.» اعرابی به مبارکی نفس آن زن، خبث اخلاقی دگرگون می‌شود و صفات پسندیده در وی پدید می‌آید به نحوی که علاقه وافر به آن زن بر جای خویش باقی می‌ماند، اما به آب تقدس و پاکی شسته می‌گردد و رنگی نو می‌یابد و اعرابی مرحومه را خواهر خود به حساب می‌آورد. به عقیده عطار دوستی بین زن و مرد لزوماً نباید منجر به ازدواج یا گناه گردد بلکه

محرومیت، طفل زیبای خواجه را در گاهواره به خون می‌کشد و قداره خون آلوده را زیر بالش زن پنهان می‌کند. سحرگاه چون مادر طفل برمی‌خیزد تا او را شیر دهد، کودک را سربریده می‌یابد و فریاد و فغان، برمی‌کند و گیسو می‌کند و چون خنجر از زیر بالش مرحومه آغشته به خون پیدا می‌شود، همه او را قاتل می‌پندارند.

غلام و مادر طفل آن جوان را نه چندان زد که بتوان گفت آن را عرابی آمد و گفت ای زن آخر چه بد کردم به جای تو من آخر که کشتی کودکی، مانند ماهی نترسیدی ز خون بی گناهی؟

مرد عرب مرحومه را به ناسپاسی و نمک‌شناسی متهم می‌کند. اما از آنجا که استدلال و تعقل و تفکر گره‌گشای است، زن او را هشدار می‌دهد و به او می‌گوید: «پروردگار به تو عقل داده است تا در هر امری بیندیشی و در تشخیص حق و ناحق راه باطل نبویی. تو بر من نیکی روا داشتی، مرا خواهر خود خواندی، هوی را از خود راندی، از فضل و کرم مرا لبریز کردی، چگونه باور می‌کنی که پاداش تو چنین باشد؟ آیا از کشتن طفل تو مرا جز سیه‌روزی نصیبی خواهد بود یا حرمتم نزد تو بیش می‌شود؟

عقل هر چیز را به نحوی مشخص و روشن می‌کند تا ادراکش نماید هرچند که در مقابل خدا و شناخت او ناتوان است زیرا آن از ادراک عقل بیرون است، اما دل روشن، حقیقت بین است.

و اعرابی که دلی آینه صفت داشت و مردی خردمند بود، استدلال مرحومه را می‌پذیرد و با وی همداستان می‌شود و بر بی‌گناهی او یقین حاصل می‌کند. اما می‌داند که مرحومه این کبوتر زخمی دیگر نمی‌تواند در آن خانه آشیان گزیند. ناچار به او می‌گوید چون همسرم تهمت این جنایت را بر تو پذیرفته، هرگاه تو را ببیند به یاد فرزندش می‌افتد و هر لحظه غمش تازه می‌گردد و مصیبتش بیش می‌شود. و نیکی من نسبت به تو در مقابل سو، نیت وی بی‌اثر خواهد بود، صواب آن است که تو از اینجا دور شوی. عطار طیبی آشنا به تن بوده است اما

در بسیاری از داستانهایش پی می‌بریم که پیچیدگیهای روح آدمی و فشارهای روانی و علاج آن را نیز می‌دانسته و نسخه‌های آرام‌بخش برای آن می‌داده است:

تو را زین جا ببايد رفت آزاد
نهان سیصد درم حالی به او داد
که این را نفقه کن در راه بر خویش
درم بستد زن و آورد ره پیش
چو لختی رفت آن غم‌دیده در راه
پدید آمد دهی از دور ناگاه
کنار راه، داری دید بر پای
بر او گرد آمده مردم ز هر جای

زن دردمند از کسی می‌پرسد، این جوانی را که می‌خواهند بر دار کنند کیست؟ و جرمش چیست؟ به او می‌گویند: این ده متعلق به امیری است که در بیداد و ظلم بی‌نظیر است؛ و در این ده، رسم بر این است که ممیز مالیات، هر کس را که از پرداخت وجه خراج عاجز باشد، به دار می‌آویزد. زن می‌گوید، این جوان چقدر باید بپردازد؟ می‌گویند: «سیصد درهم». زن نیکوکار در دل می‌گوید: «خوب است به شکرانه‌رهایی از سنگ و دار، جان او را بازخرم و از دار نجاتش دهم.»

بدیشان گفت اگر من بدهم این مال فروشندهش به من، گفتند در حال به ایشان داد آن سیصد درم زود که تا شد آن جوان فارغ ز غم زود درم چون داد زن حالش روان شد چو تیری از پی او آن جوان شد چو روی زن بدید از دور، جاننش به لب آمد به گردون شد فغاننش

سراسیمه شد و فریاد می‌کرد
که از دارم چرا آزاد می‌کرد
که گر جان دادمی بر دار ناگاه
نبودی هر گزم چون عشق این ماه

جوان، شیفته و عاشق مرحومه می‌شود، سخن دل را با او در میان می‌نهد اما فایده‌ای نمی‌کند. مدتها به دنبال او می‌رود و زاری و التماس می‌کند، اما جز شرمساری نصیبی نمی‌برد. عاقبت زن به او می‌گوید: «آیا سزای نیکی من در حق تو این است؟ بدان که هرگز به وصال من نخواهی رسید.» بالاخره کنار دریایی می‌رسند، که در ساحل آن، کشتی

بزرگی پر از کالا و بازرگان عازم حرکت بود.

عشق وقتی دوام دارد که کشش از دو جانب باشد. عشق یک جانبه زود منجر به زوال می‌شود. تداوم عشق زمانی است که از جانب معشوق مهر و لطفی باشد و در دل عاشق هیجانی بیافریند و جنبشی برانگیزد و چون این گونه نباشد، عشق مبدل به نفرت می‌گردد و عشق کاذب سریع از میان می‌رود، چنان که جوینده هوس چون به آرزوی خود نمی‌رسد، توطئه می‌چیند و انتقام سرخوردگی خود را می‌گیرد. مرد جوان چون کامش بر نمی‌آید، معشوق را با چند سکه معاوضه می‌کند و به همین سبب یکی از بازرگانان را فرامی‌خواند و می‌گوید:

که دارم یک کنیزک همچو ماهی
ندارد جز سرافرازی گناهی
ندیدم کس به نافرمانی او
مرا تا کی ز سرگردانی او
اگر چه نیست کس مثلش پدیدار
نیم خوی بدش را من خریدار
بسی کوشیده‌ام تا چند کوشم
کنونش گر تو خواهی می‌فروشم

زن به بازرگان می‌گوید، مبادا مرا بخری، زیرا من شوهر دارم و زنی آزاده‌ام نه کنیزی زرخرید و این مرد ناجوانمرد است. اما بازرگان توجهی نمی‌کند، و با زور او را بر کشتی سوار می‌کند و به راه می‌افتد.

جوان حتی رسم جوانمردی را نیز نادیده می‌گیرد و با بی‌شرمی نجات‌دهنده خود را به صورت برده می‌فروشد و نیکی او را چنین پاس می‌دارد!

بازرگان هم، چون اندام و رخسار زیبای زن را از زیر پوشش می‌بیند، به او دل می‌بازد و نهنگ شهوتش در آن دریای بیکران در شور می‌آید و با خفت و زاری از زن تقاضای وصل می‌کند و زن از شدت ناتوانی و دردمندی به بقیه تجار در کشتی متوسل می‌شود:

مسلمانید و من هستم مسلمان
بر ایمانید و من، هستم بر ایمان
من آزادم مرا شوهر به جای است
گواه صادقم، این دم خدای است
شمارا مادر و خواهر بود نیز
به زیر پرده در دختر بود نیز



کسی این بد گر اندیشد بر ایشان شود حال شما بی شک پریشان غریب و عورت و درویش و خوادم ضعیف و عاجز و زار و نزارم مرنجانید این جان سوز را بیش که فردایی است مر، امروز را پیش چو بود آن زن نکوگوری و نکودل بسوخت آن اهل کشتی را بر او دل یکباره همه اهل کشتی غمخوار او می شوند. ولی هر کس که روی او را می بیند یک دل نه صد دل عاشق او می گردد. سرانجام همگی مصمم می شوند با زور او را تصاحب کنند. اینجاست که حضرت مولانا می فرماید:

دشمن طاووس آمد پَر او ای بسا شه را بکشته فَر او گفت من آن آهوم کز ناف من ریخت این صیاد خون صاف من ای من آن رویا صحرای کز کمین سر بریدندش برای پوستین *

چو هر دل را بدو بود اشتیاقی به یک ره جمله کردند اتفافی که آن زن را فرو گیرند ناگاه برآزند آرزوی خود به اکراه

مرحومه چون از نیت پلید آن از خدا بی خبران آگاه می شود با دلی خونین و قلبی شکسته دست به دعا برمی آرد و با پروردگار راز و نیاز می کند و از سوز درون و از سرِ اخلاص و صفا دعا می کند و از او می خواهد که وی را از شر این دیوسیرتان حفظ کند، و یا نجاتش دهد و یا او را از این حیات ننگین رهایی دهد.

– دعا کلید همه حاجتهای آدمی است و خداوند پناه درماندگان و نیازمندان و غمگسار دردمندان. گویند: «خداوند فرمود با من راز گویند و اگر راز نگویند، به من نگرید و اگر این نکنید از من بشنوید و اگر این نکنید بر درگاه من باشید و اگر این همه نکنید، حاجت از من خواهید. و از آداب دعا آن است که بنده به دل حاضر بود و غافل نباشد.»

مرحومه چون با صفا و خلوص باطن و از سر صدق و عجز خدا را به یاری می طلبد، خدا هم او را اجابت می کند. به همین دلیل

دعای وی برآورده می شود:

برآمد آتشی زان آب سوزان که دریا گشت چون دوزخ فروزان

و در یک دم آتشی در اهل کشتی می افتد و همه در شعله شهوت می سوزند و خاکستر می شوند. اما کشتی و اموال آنان سالم می ماند. بادی از کران می وزد و کشتی را به ساحل شهری می راند. زن خاکسترها را به دریا می ریزد و لباسی مردانه بر تن می کند تا از آن پس از دست خیل مشتاقان و عاشقان سینه چاک رها شود.

کشتی چون به ساحل می رسد، مردم بسیاری به استقبال می آیند و غلامی زیبا را در آن مشاهده می کنند که مال فراوانی به همراه دارد. از او پرس و جو می کنند. مرحومه می گوید: «من فقط با فرمانروای شما سخن خواهم گفت.» هنگامی که این خبر به شاه می رسد، نزد مرحومه می آید و از سرگذشت و احوالش می پرسد. زن حوادث داخل کشتی را برای فرمانروا تعریف می کند، اما زن بودن خود را پنهان می کند و به شاه می گوید من از این واقعه عبرت گرفته ام و خریدار مال دنیا نیستم:

همه بر گیر مال بی شمارست ولی یک حاجتم از تو به کارست که سازی بر لب این بحر امروز عبادت را یکی معبد دلفروز به کوی کز پلید و پاکدامن نباشد هیچ کسی را کار با من که تا چون داد دست اینجا نشستم شبانروزی خدا را می پرستم شه و لشکر چو گفتارش شنیدند کرامات و مقاماتش بدیدند چنانش معتقد گشتند یکسر که از حکمش نیچییدند یک سر چنانش معبدی کردند بر پای که گفستی خانه کعبه است بر جای

مرحومه از آن پس در آن عبادتگاه به طاعت مشغول می شود و به قناعت و ریاضت می پردازد، و شاه نیز پس از چندی در دام اجل می افتد و در بستر بیماری وزیران و امرای لشکر را وصیت می کند که مصلحت این است که جوان زاهد پس از من بر تخت سلطنت نشیند تا مردم با عدل و آسودگی

زندگی کنند.

بگفت این و بر آمد جان پاکش فرو برد این زمین در زیر خاکش

بعد از مرگ او، وزیران و رعایا و امیران همه به خدمت مرحومه می روند و وصیت شاه را با او در میان می گذارند.

بدو گفتند هر حکمی که خواهی توانی چون تو راست این پادشاهی نکرد البته زن رغبت بدان کار که زاهد کی تواند شد جهاندار بدو گفتند ای عابد نشانه جهانداری گزین چند از بهانه

عذر مرحومه پذیرفته نمی شود. به ناچار می گوید من اول باید همسری برای خود انتخاب کنم زیرا از تنهایی دچار ملال می شوم. بزرگان کشور هر یک حاضر می شوند دختر خود را به عقد او در آورند. ولی او می گوید شما صد دختر را با مادرانشان پیش من بفرستید تا من یکی را انتخاب کنم. آنها هم از شوق پادشاهی او، صد دختر را همراه با مادرانشان به خدمت او می فرستند، و مرحومه در حضور آنها می گوید که من یک زن هستم:

نمود آن زن بدیشان خویشتن را که شاهی چون بود شایسته زن را بگویند این سخن با شوهران باز دهانیدم ازین بار گران باز

– پندارها و باورهای غلط مبتنی بر عدم قدرت و شایستگی زن و مشارکت او در امر سیاست و... و خودبینی و جاه طلبی کسانی که زن را تنها ابزاری برای ارضای تمایلات نفسانی و ایجاد آسایش می دانند، موجب چنین عقیده ای است که زن سزاوار فرمانروایی نیست! و این نگرش، حتی خود زن را گاهی دچار خطا می کند که واقعاً شایستگی این گونه مناصب را ندارد!

بزرگان ملک وقتی از جنسیت مرحومه آگاه می شوند بدو پیغام می دهند که کسی را برای فرمانروایی برگزین و یا خودت چون مردان بر ما حکومت کن. مرحومه از آنجا که زاهد و سالک راه حق بود به مال و جاه و حتی مقام پادشاهی اهمیتی نمی دهد و اعتکاف و عبادت را بر فرمانروایی ترجیح

می‌دهد و پشت پا به درجه شاهی می‌زند و بندگی خدا را بر حکومت می‌گزیند. کاری درخور توجه و ستایش در جایی که وسوسه قدرت و فرمانروایی و جاه و مقام، مردان را نیز از راه بدر می‌برد، عمل او بسیار تحسین‌آمیز و افتخارآفرین و شگفت‌انگیز است!

مرحومه موقتاً:

کسی را برگزید از جمله مقبول
وزان پس شد به کار خویش مشغول
به دست خویش شاهی کرد بر پای
نجنبید از برای ملک از جای

تو باشی ای پسر از بهر نانی
کنی زیر و زبر حال جهانی
نجنبید از برای ملک یک زن
ز مردان این چنین بنمای یک تن؟!

پس از مدتی کوتاه، آوازه این زن در جهان می‌پیچد، که زنی در فلان جای زندگی می‌کند که:

نظیرش مستجاب الدعوه کس نیست
زنی کور از مردان هم نفس نیست
بسی مفلوج از انفاسش چنان شد
که با راه آمد و پایش روان شد
بسی شد در جهان آوازه او
نمی‌دانست کس اندازه او

از طرف دیگر چون موسم حج به پایان می‌رسد، شوهر از سفر باز می‌گردد. ملکش را ویران شده می‌بیند و زنش را نمی‌یابد و برادر، نابینا و فلج در گوشه‌ای افتاده و تنها زبانش کار می‌کند. و هنگامی که شوهر احوال همسرش را می‌گیرد، برادر ناجوانمرد می‌گوید:

که کرد آن زن زنا با یک، سپاهی
بدادند ای عجب قومی گواهی
چو بشنید این سخن زان قوم، قاضی
به حکم سنگسارش گشت راضی
به زاری سنگسارش کرد آنگاه
تو باقی مان که او برخاست از راه

شوهر از خیر آلودگی و مرگ همسر بسیار ناراحت، و سخت رنجور و در گوشه‌ای مهجور می‌شود:



به همان جوان بود که مرحومه را فروخت و شگفت اینکه او هم فلج و کور شده بود. مادر آن جوان وقتی شرح حال آنها را می‌شنود با اندوه می‌گیرد و می‌گوید: «پسر من هم مانند این دو نفر بیمار است.» سرانجام مادر، پسر را بر چهارپایی محکم می‌بندد و با آنها به راه می‌افتد:

سحر گاهی نفس زد صبح دولت
ببرون آمد زن زاهد زخلوت
بلید از دور شوی خویشان را
ز شادی سجده آمد کار زن را
بسی بگریست زن گفتا کنون من
ز خجلت چون توانم شد برون من
چه سازم یا چه گویم شوی خود را
که نتوانم نمودن روی خود را

و چون پشت سر آنها را نگاه می‌کند، سه خصم جان خویش را نیز می‌بیند. در دل می‌گوید همین کافی است که شوهرم گواهان صداقت مرا به همراه آورده است. دست و پا و چشم این گنهکاران گواه منند. آنگاه رویندی بر صورت می‌اندازد و نزد شوهر می‌رود و به او می‌گوید: «چه حاجتی داری؟» مرد می‌گوید: «بیماری همراه من است، می‌خواهم او را دعا کنی.» زن می‌گوید: «این مرد گناهکار است، باید اعتراف کند و گرنه از این رنج خلاص نمی‌شود.» شوهر به برادر می‌گوید: «چون درمانده و نیازمندی، اقرار کن.» برادر ناجوانمرد می‌گوید: «درد و رنج صد ساله برایم خوشتر از گفتن حقیقت است.» اما سرانجام با شرمساری ماجرا را تعریف می‌کنند، و به برادر می‌گوید: «حال، می‌خواهی مرا بکش یا ببخشی.»

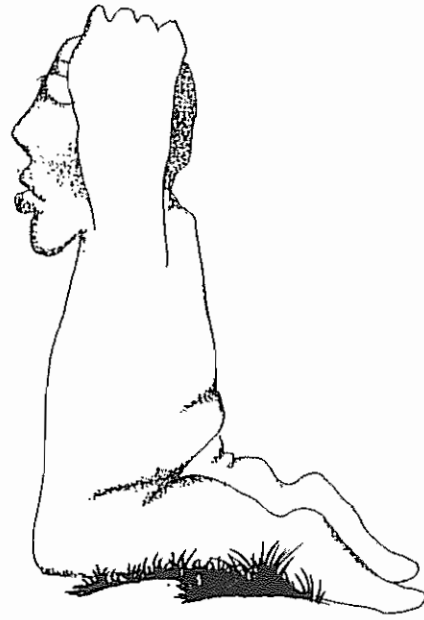
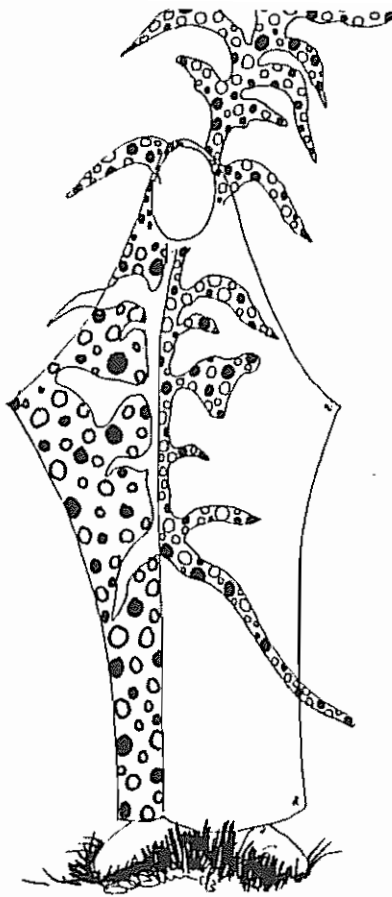
برادر چون براندیشید لختی
اگر چه آن برو افتاد سختی
به دل گفتا چو زن شد ناپدیدار
برادر را شوم باری خریدار
ببخشید آخرش تا زن دعا کرد
به یک ساعت زصد رنجش رها کرد
رونده گشت و پس گیرنده شد باز
ز سر دو چشم او بیننده شد باز

بعد از آن مرحومه از غلام خواجه می‌خواهد که جرم خویش را بگوید. غلام می‌گوید اگر مرا بکشند، بهتر از آن است که به گناهم

چو هم بگریست هم بر خویشان زد
به کنجی رفت و ماتم کرد و تن زد

پس از چندی به برادر بیمار می‌گوید، شنیده‌ام که در فلان جای زنی زندگی می‌کند که دعایش مستجاب است. نابینایان و مفلوجان بسیاری از دعای او شفا یافته‌اند. برادر با خوشحالی از او می‌خواهد که او را نزد وی ببرد، و شوهر مرحومه برادر را بر ستوری می‌بندند و به راه می‌افتد. اتفاقاً شبانگاه در بین راه به همان مرد نیک سرشت بادیه‌نشین برخورد می‌کند و اعرابی آن دو نفر را به خانه می‌برد و از آنها می‌پرسد: «کجا می‌روید؟» مرد همه چیز را برای وی تعریف می‌کند. اعرابی هم برای آنها می‌گوید: «چندی پیش زنی خردمند گذارش به اینجا افتاد و غلام من او را به سختی مجروح کرد و از شومی آن عمل اکنون کور و از پای افتاده شده است من هم او را همراه شما می‌آورم، شاید از دعای زن بهبود یابد.»

شدند آخر بسی منزل پریدند
در آن ده سوی آن منزل رسیدند
که می‌کردند بر دار آن جوان را
و شاقی بود بگرفتند آن را
اتاقی که این همفران کرایه می‌کنند، متعلق



اعتراف کنم. اما اعرابی می‌گوید: «از من مترس من تو را برای همیشه عفو می‌کنم. بهانه می‌آور.»

بگفت القصة آن راز آشکاره که طفلت کتتم اندر گاهواره نبود آن زن در آن کشتن گنهکار ز فعل شوم خود گشتم گرفتار چو صدقتش دید زن، حالی دعا کرد همش بیننده، هم حاجت روا کرد

سپس مادر پیر، پسرش را پیش زن می‌آورد و پسر هم می‌گوید: «زنی چاره‌سازم شد و ناگهان مرا از دار نجات داد و جانم را خرید. اما من او را به صد دینار فروختم.» مرحومه از گناه او هم می‌گذرد و دعایش می‌کند؛ و جوان فوراً بینایی و قدرت حرکت را باز می‌یابد.

می‌بینیم که عطار، خواننده را به سوی چند نکته هدایت کرده است: صبر و بردباری در مقابل سختیها، توبه و دعا، بخشش و گذشت و... آنچه از همه مهمتر است این است که سالک راه حق علی‌الاصول فقط از جنس مرد نیست. کسی که قدم در راه معرفت حق می‌گذارد، روح خود را از آوار و سوسه‌های نفس و نیازهای جسمانی نجات می‌دهد، در طلب حق دچار سختی می‌شود، در عرصه چالش و کشمکش بین خیر و شر پیروز می‌گردد، از دنیای حسی به عالم ماوراء راه عبور می‌جوید، آینه دلش را از زنگار خواهشهای دنیوی و دوروییها و نیرنگها جلا می‌دهد، با خودبینیها می‌ستیزد، رهایی از خود را در تسلیم به فنای قطعی می‌داند، فقدان اسباب را مایه نگرانی نمی‌داند، بر مشیت مسبب الاسباب راضی می‌شود، در طی سلوک از کدورت رنگها می‌رهد، به مرتبه صفا دست می‌یابد، در درگاه حق عزت به دست می‌آورد و به مقام قرب نایل می‌گردد. پس در طریق معرفت حق، زن با مرد فرقی ندارد و آیه شریفه «إن اکرمکم عند الله اتقیکم»، تأکید بر همین مسئله است. همان طور که حدیث نبوی است که: «إن الله لا ينظرُ الی صورکم و اموالکم و لکن ينظرُ الی قلوبکم و اعمالکم.»^۴ خداوند به صورت و اموالتان نمی‌نگرد، اما به دلتان و اعمالتان می‌نگرد.

بنابراین بدیهی است که مرحومه، این

چگونه شکر تو گوید زبانت که نیست آن حد دل یا حد جانم برفت و خواند همراهان خود را بگفت آن قصه و آن نیک و بد را علی‌الجملة خروشی و فغانی برآمد تا فلک از هر زبانی

برادر و غلام و مرد جوان، هم شرمند شدند و هم شادمان.

چو اول آن زن ایشان را خجل کرد به آخر مالشان داد و بحل کرد چو گردانید شوی خویش را شاه به اعرابی وزارت داد آنگاه چو بنهاد آن اساس پر سعادت هم آنجا گشت مشغول عبادت

یادداشتها:

۱ - مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، عزالدین کاشانی، به تصحیح استاد جلال‌الدین همایی، چاپ سوم، سال ۶۷، صفحه ۳۴۵.

۲ - مثنوی معنوی، مولوی، به همت رینولد نیکلسون، ۴، ۴، جلد اول، ابیات ۲۰۸ - ۲۱۰.

۳ - ترجمه رساله قشیریه، با تصحیح و استراکات بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، سال ۶۷، صفحات ۴۳۶، ۴۳۷ و ۴۴۳.

۴ - تذکره الاولیاء، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، دکتر محمد استعلامی، چاپ دوم، سال ۱۳۵۵، ناشر کتابخانه زوار، صفحه ۷۲.

زن زاهد طی مراحل ورع و زهد و فقر و صبر و... صاحب کرامت شود و دعایش مستجاب گردد.

مرحومه پس از آن، همه را دور می‌کند و به شوهرش می‌گوید همانجا بماند. آنگاه نقاب از رخسار برمی‌دارد. شوهر ناگهان فریادی می‌کشد و از حال می‌رود، وقتی به هوش می‌آید زن از او می‌پرسد، برای تو چه پیش آمد که چنین شدی؟

بدو گفتا یکی زن داشتم من تو را این لحظه او پنداشتم من ز تو تا او همه اعضا چنان است که نتوان گفتم مویی در میان است به عینش آن زنی گویی به گفتار به دیدار و به بسالا و به رفتار

اگر زن من در زیر خاک نخفته بود، اینک گمان می‌بردم که تو همسر من هستی. مرحومه به او می‌گوید: «ای مرد بر تو بشارت باد که زن تو نه خطا کرد، نه زنا! من همسر تو هستم که راه دین سپردم و از سنگ و ضرب مردم نردم، پروردگار، مرا از رنجهای بی‌شماری خلاص کرد و با فضل و کرم خویش مرا به این گوشه رسانید:

کنون هر لحظه صد منت خدا را که این دیدار روزی کرد ما را به سجده اوفتاد آن مرد در خاک زبان بگشاد کای دارنده پاک



در این برفی هوای پاک

خوشا

امید سبز رویشی دیگر



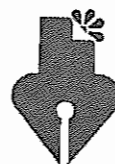
کدو تنبل زرتنگ می شود...

بهناز صفایی

در کار طبّاحی هم می شود
با یک تیر دو نشان زد. با کدو
حلوایی، هم می شود یک حلوای
شیرین و خوشمزه پخت و هم از
بدنه آن یک گلدان طبیعی زیبا
ساخت که به ویژه می تواند همان
سفره ای را که حلوا در آن
حضور دارد، تزیین کند و
همه تنگی جالبی به وجود آورد.
پس چنان که می بینید، کدوی ما
زیاد هم تنبل نیست و خیلی
کارها از آن برمی آید.



Freudin 271

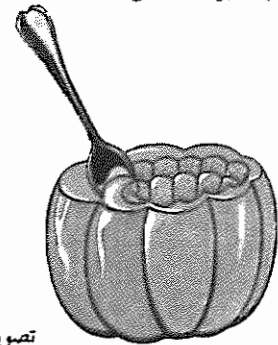


زنان شماره ۹

● گلدانی از کدو حلوایی

مواد مورد نیاز
 کدوی بزرگ یا متوسط یک عدد
 کارد معمولی
 قاشق توگرد
 گلدان بدون سوراخ از جنس پلاستیک، سفال یا چینی و یا کاسه گود
 اسفنج گل
 گل‌های تازه طبق سلیقه خودتان
 طرز تهیه:

۱- سر کدو را از قسمت یک سوم بالای آن کاملاً صاف برید و به کناری بگذارید.
 ۲- داخل کدو را با قاشق توگرد خالی کنید. از وسط کدو شروع کنید و اول سطح آن را خالی کنید و به تدریج و آرام به عمق کدو بروید و مراقب باشید پوست کدو آسیب نبیند. گوشت کدو را در محل خنکی نگهدارید تا بعد برای تهیه حلوا یا مربا از آن استفاده کنید. (تصویر یک)
 ۳- کاسه یا گلدانی را که ته آن سوراخ نباشد و اندازه و وزن مناسبی داشته باشد به طرز قائم درون کدو قرار دهید. (تصویر دو)
 ۴- اسفنج را کمی مرطوب کنید و درون گلدان قرار دهید. سپس ساقه گل‌ها را کمی کوتاه کنید و طبق سلیقه خودتان گل‌ها را در اسفنج فرو کنید و گل‌ها را بیارایید. برای جلوه بیشتر گلدان، می‌توانید از گیاهان آویخته هم برای تزین آن استفاده کنید. آنگاه کمی آب داخل گلدان بریزید. دقت کنید که پوست کدو خیس نشود.
 ۵- اگر مایل بودید گل‌ها را با ساقه بلند در گلدان قرار دهید می‌توانید سر کدو را مانند بادمجان دلمه‌ای از قسمت انتهایی آن بردارید و در نتیجه گلدان بلندتری در اختیار داشته باشید و به جای کاسه توگرد از بطری یا گلدان بلند برای داخل کدو استفاده کنید.

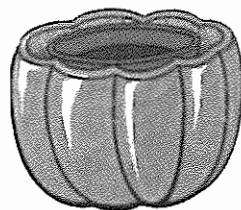


تصویر یک

● حلوا با کدو حلوایی

مواد مورد نیاز برای یک دیس حلوا:
 آرد سفید یک لیوان
 شکر یک لیوان
 آب یک لیوان
 گلاب نصف لیوان
 زعفران به مقدار لازم
 کدو یک کیلو
 طرز تهیه:

کدو را پوست بکنید و به قطعات ریز خرد کنید. سپس آن را با کمی آب بپزید. توجه کنید برای طبخ آن به آب زیاد احتیاجی نیست و بهتر است که با بخار بپزد. سپس آن را بکوبید تا خوب له شود. در ماهی‌تابه کمی روغن بریزید و کدوی حلوایی کوبیده شده را در آن تفت دهید تا طلایی شود. آرد را جداگانه در روغن بریزید و تفت دهید. بعد هر دو را با هم مخلوط کنید. خوب آنها را هم بزنید و کنار بگذارید:
 برای شهد حلوا، شکر و آب و گلاب و زعفران را با هم مخلوط کنید و بگذارید بجوشد تا شهد نسبتاً غلیظی به دست آید. سپس آن را آرام‌آرام داخل مخلوط کدو و آرد بریزید و خوب هم بزنید تا شکل حلوای معمولی را پیدا کند. پس از ریختن شهد دیگر احتیاجی نیست که آن را روی گاز بگذارید. حلوا آماده است. آن را در دیس بگذارید و طبق دلخواهتان تزیین کنید.

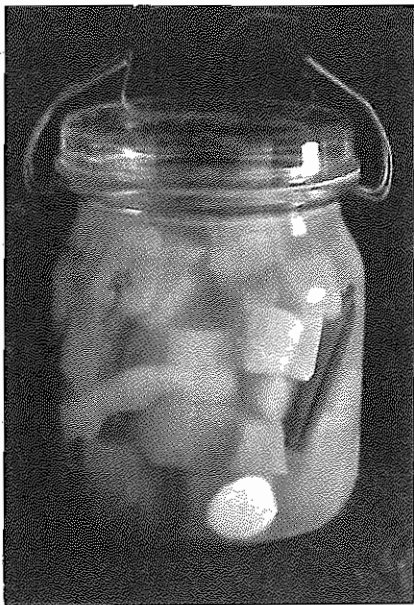


تصویر دو

● مربای کدو حلوایی

مواد مورد نیاز:
 کدو حلوایی دو کیلو
 شکر دو کیلو
 آهک یک لیوان
 هل و گلاب به مقدار کافی
 طرز تهیه:

کدو حلوایی را پوست بکنید و به صورت قطعات کوچک چهارگوش قطعه‌قطعه کنید. یک لیوان آهک را در یک لیتر آب حل کنید و بگذارید آهک ته‌نشین شود. بعد آب آهک روی آن را در ظرف دیگری بریزید.
 کدوی خردشده را به مدت یک روز در آب‌آهکی که رقیق و صاف کرده‌اید، بخیسانید. آنگاه آن را از آب‌آهک خارج کنید و مدت یک روز دیگر در آب معمولی بخیسانید. روز سوم قطعات کدو را از آب خارج کنید، کمی شکر روی آن بریزید و روی شعله کم اجاق، آرام بپزید. بقیه شکر را با مقداری آب حل کنید و بجوشانید تا شهد قوام یافته‌ای به دست آید. آنگاه کدوی پخته‌شده را داخل آن بریزید و هل و گلاب را به آن بیفزایید و بگذارید مخلوط مدت کوتاهی بجوشد. آنگاه آن را از روی اجاق بردارید و بگذارید تا سرد شود. سپس در ظرف مناسبی بریزید و در یخچال بگذارید.



گل آرایی ژاپنی

آرایش گلدانهای کوچک و ساده

● گل آرایی میان بالا و پست پیوندی معنوی به وجود می آورد.

در شماره پیشین، با آرمان استادان گل آرایی ژاپنی، کلیت این هنر و سبکهای آن آشنا شدید. اینک یادگیری گل آرایی ژاپنی را آغاز می کنیم:

برای یادگیری گل آرایی ژاپنی ابتدا از گلدان کوچک و ساده شروع می کنیم که شامل چهار سبک آرایش است: سبکهای الف، ب، ج، د

سبک الف: سبک موریبانا یا گلدانهای مسطح و کوتاه است که در آن گلها و شاخهها به کمک کنزا در گلدان قرار می گیرد و مرتب می شود. برای آرایش این نوع گلدان می توان از شاخه های تزئینی مختلفی استفاده کرد و حال که در فصل زمستان هستیم می توان حتی از شاخه های خشک استفاده کرد. اگر از شاخه های تازه استفاده می کنید، می توانید با ملایمت آنها را شکل دهید و در آنها انحنای ایجاد کنید. مثلاً شاخه های بامبو به راحتی شکل پذیر است. شاخه ها را معمولاً صورت «S» شکل می دهند. سعی کنید شاخه ها را از نیسرخ یعنی به گونه ای در کنزا قرار دهید که انحنای شاخه و گلها به خوبی نمایان باشد.

برای آرایش این گلدان به وسایل زیر نیازمندیم:

۱- ظرف یا گلدان مسطح کوچکی که

گنجایش آب به مقدار کافی داشته باشد.

۲- کنزا

۳- فیچی باغبانی

۴- دو یا سه شاخه گل به اضافه سه

شاخه تزئینی از قبیل ازگیل وحشی، چنار، بامبو، میوه، شمشاد، کاج یا هر شاخه تزئینی دیگری که در دسترس باشد.

طرز آرایش گلدان

در این سبک گل آرایی دو شاخه اول اصلی و دوم اصلی (Object, Subject) وجود دارد.

ابتدا گلدان را از آب تمیز و خنک پر می کنیم و کنزا را در وسط گلدان قرار می دهیم. سپس یک شاخه تزئینی را انتخاب و آن را به اندازه دو برابر طول ظرف کوتاه می کنیم و در قسمت بالای کنزا طوری قرار می دهیم که ۱۵ درجه نسبت به خط عمود به طرف جلو متمایل شود و بدون انحنای کاملاً مستقیم بایستد. (مطابق طرح سه)

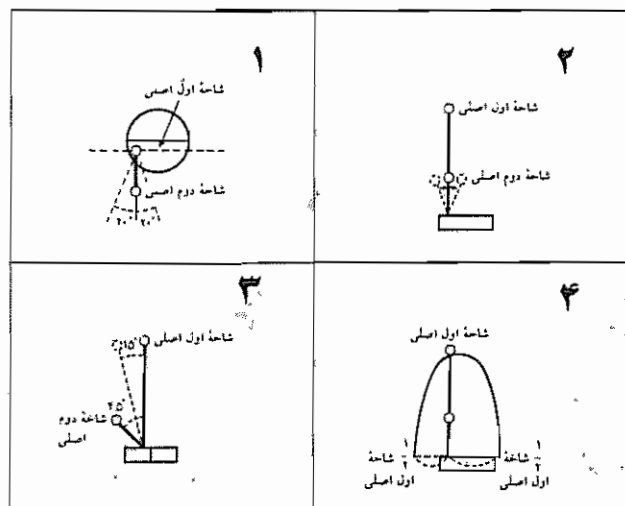
برای شاخه دوم اصلی (Object)، یکی از گلهای مورد نظر را به اندازه یک سوم شاخه اصلی (Subject) قطع می کنیم و جلوی شاخه اول اصلی قرار می دهیم طوری که ۲۰ درجه نسبت به خط به طرف راست یا چپ متمایل باشد. (مطابق طرح یک) و ۴۵ درجه نسبت به خط عمود به طرف جلو

بایستد. (مطابق طرح سه)

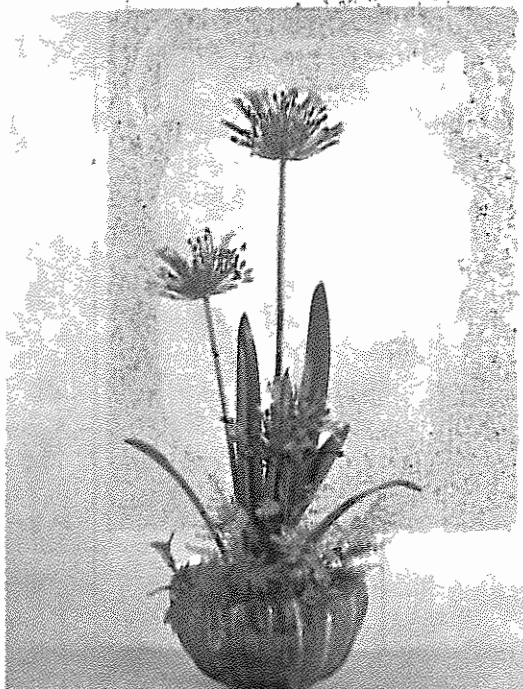
پس از قرار دادن دو شاخه اصلی، برای تزئین گلدان و ایجاد شکل سه گوش، از شاخه های فرعی (Fillers) استفاده می کنیم. اولین شاخه فرعی که همجنس شاخه اول اصلی و کمی کوتاهتر از آن است بین شاخه اول اصلی و شاخه دوم اصلی قرار می گیرد و سر آن متمایل به وسط ظرف است.

دومین شاخه فرعی که همجنس شاخه دوم اصلی و کمی کوتاهتر از آن است در سمت راست یا چپ آن- هر کجا که مناسبتر باشد قرار می گیرد و سر آن رو به بالاست. (به طور کلی توجه داشته باشید که سر تمام شاخه ها و گلها باید رو به بالا باشد).

برای سومین شاخه فرعی باز هم گلی انتخاب می کنیم که کمی بلندتر از شاخه دوم اصلی و پشت سر آن قرار می گیرد. اگر گلدان هنوز خالی به نظر می رسد و احساس کردید به گل و شاخه های بیشتری نیاز هست، می توانید با دقت و ظرافت از گل یا شاخه های دیگری نیز استفاده کنید. ولی باید توجه داشته باشید که هیچیک از شاخه ها و گلها نباید بیش از نصف شاخه اول اصلی به اطراف پراکنده باشد. (مطابق طرح چهار) و حتماً تصویر الف یا شکل کمان را تداعی کند. به این ترتیب گلدانی برای گوشه اتاق تدارک دیده اید.



طرح ب



زن به دیده عقل و کمال

نقدی بر کتاب «زن در آئینه جلال و جمال»

محسن سعیدزاده

نقد آثار با انگیزه رشد و سازندگی، می‌تواند در جهت شکوفایی افکار و فرهنگ جامعه و قوت بخشیدن به نیروی تحلیل افراد در مسائل گوناگون نقشی جدی و تعیین کننده ایفا کند و همچنین نکات مبهم و حساس، قوتها و ضعفهای یک اثر را روشن سازد.

نوشتار حاضر نیز نقدی است بر مسائل حقوقی کتاب «زن در آئینه جلال و جمال» که سلسله بحثهایی است از استاد محترم «آیت الله جوادی آملی». شایان ذکر است که نفس انتخاب چنین سوژه‌ای از سوی استاد، جای قدردانی دارد و امیدواریم بررسی و نقد این گونه آثار بتواند باب گفت‌وگو و مناظره درباره مسائل زنان و نقش آنان را در زمینه‌های مختلف، از نگاهها و زبانهای گونه‌گون بگشاید و در نهایت این بحثها به کمال شخصیت زن بیانجامد. برای پیشبرد این هدف مجله «زنان» آمادگی خود را برای منعکس کردن نظرات اساتید و صاحب‌نظران و خوانندگان ارجمند اعلام می‌کند.

ولایت زنان

در کتاب زن در آئینه جلال و جمال» درباره ولایت زنان چنین اظهارنظر شده است:

«اولاً بسیاری از کارهای اجرایی است که برای زن جایز است و مسئله ولایت و ولی بودن و اعمال حکومت کردن چیز دیگر است.»

و در جای دیگر گفته‌اند:

«البته ولی مسلمین باید مرد باشد، چرا که ولایت، تنه همان امامت است، چون ولی دستور جنگ و صلح می‌دهد، دیدار فراوان با مردم دارد و کار بدنی دشوارتری دارد و حشر بیشتری می‌طلبد و... و لازمه این امور مرد بودن است. بنابراین در کارهای اجرایی خیلی از مسائل است که مخصوص زن است و مرد حق ندارد دخالت

مسلمین است اما امام و ولی فقیه در تصدی مناصب با یکدیگر مساوی‌اند. هیچکس نمی‌گوید ولی فقیه مرادف امام معصوم است چه در این صورت حصر ائمه «ع» به ۱۲ نفر باید درست نباشد.

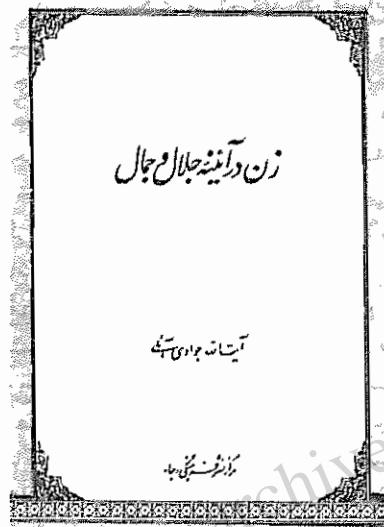
پس اولاً ولی مسلمین با امام فرق دارد و اینجا می‌توان شرط ذکوریت را ملغی دانسته و فاقد دلیل شرعی شمرد، ولی در امامت به تعبد آن را پذیرفت.

۲ - برخی آیات و روایات، این معنی، یعنی عدم شرط ذکوریت را به روشنی اثبات می‌کند. در آیه ۷۱ سوره توبه آمده است:

«والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یاأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یمونون الصلوة و یؤتون الزکاة و یطیعون الله و رسوله... مردان و زنان مؤمن برخی ولی برخی دیگرند. به معروف امر می‌کنند و از منکر باز می‌دارند. نماز را اقامه می‌کنند و زکات را می‌پردازند و خدا و پیامبرش را اطاعت می‌کنند.

اگر مورد ولایت در آیه یاد نمی‌شد، واژه «ولی» را به معنی دوست می‌گرفتند، اما خوشبختانه به دنبال اعلام ولایت مؤمنان بر یکدیگر، (چه زنان باشند چه مردان) مورد و مصداق ولایت آنان یاد شده که عبارت است از: ۱ - امر به معروف ۲ - نهی از منکر ۳ - اقامه نماز ۴ - پرداخت زکاة ۵ - اطاعت از خدا و پیامبر. اصولاً چه کسی می‌تواند در امر به معروف و نهی از منکر ذکوریت را شرط بگذارد؟ زن و مرد هر دو موظف‌اند در مقابل فساد ایستادگی کرده، مفسدان را نهی کنند و مردم را چه زن و چه مرد به کار نیک فرا خوانند. از این حیث خدا برای زن و مرد تسلطی قرار داده که آنان بتوانند جامعه‌ای سالم بنیان‌گذاری کنند.

اگر کسی بگوید منظور آن است که بعضی از زنان بر بعضی از زنان ولایت دارند باز هم ولایت زنان بر انفس (جانها) پذیرفته شده و اگر کسی از ضمیر مذكر

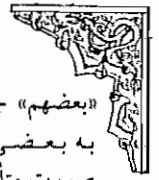


کند اما چون ضرورت ایجاب می‌کند، مرد شرکت می‌نماید. البته شاید کسی بگوید: اگر رهبر مرد باشد، زن هم بالاخره باید با او در تماس باشد و این مشکل دوجانبه است.

جواب این مطلب روشن است مرد وقتی رهبر باشد، هر روز با کل جامعه در ارتباط است و زن گاهی با رهبری یا قاضی یا فرمانده جنگ و فرمانده قوا که مرد است در ارتباط قرار می‌گیرد و این ارتباط کار روزانه او نیست، ولی اگر زن یکی از مسئولیتهای مهم کلیدی را به عهده بگیرد، کار روزانه او برخورد با صدها مرد متقاضی متشاکی است و بین این دو مطلب فاصله فراوانی است و بدین جهت کارهای اجرایی را تقسیم نموده‌اند.»

خواننده گرامی در این بخش توجه داشته باشد بررسی انتقادی سخن نویسنده کتاب پیرامون عدم ولایت زنان، الزاماً به معنی قبول ولایت زن نیست. ما فعلاً در این مقوله نفیاً و اثباتاً سخنی نداریم. این بحث را به فرصت دیگری موکول می‌کنیم.

۱ - البته که ولی مسلمین غیر از امام



«بعضهم» چنان می فهمد که فقط مردان نسبت به بعضی از مردم ولایت دارند، در این صورت متأسفانه باید گفت در اجرای قسط و عدالت اسلامی کوتاهی شده. چه آنکه فقط مردان حق امر به معروف و نهی از منکر خواهند داشت و وضع زنانی که کاملاً تحت سلطه مردان فاقد صلاحیتند هم اکنون معلوم است که چه خواهد بود؟! آیا زنی خواهد توانست شوهر زشتکار و متخلف از شرع خود را امر و نهی کند؟ و آیا آیه نشوز، مرد را نیز تحت الشعاع قرار نخواهد داد؟! ولی خوشبختانه فقهای ما برای امر به معروف و نهی از منکر شرط جنسیت نگذاشته و آن را منحصر به مردان نمی دانند.

معمولاً آنها چهار شرط یاد کرده و وجوب امر و نهی را بر دوش عامه مکلفان نهاده اند، زن باشد یا مرد. (نگاه کنید به جواهر الکلام ج ۲۱ ص ۳۵۲ تا ۳۸۵)

۳ - اینکه نوشته «رهبر باید با کل جامعه در ارتباط باشد» امری است عادی ولی آیا جزء شروط و پایه های (مقومات) امر زعامت است؟

یعنی آیا اگر زنی به لحاظ زن بودن نتواند با مردم به طور گسترده مرتبط باشد، از رهبری ممنوع است؟ گرچه مرد داوطلب رهبری، فردی بی خرد و فاسق باشد؟

نویسنده کتاب می گویند: «زن باید گاهی با فرمانده کل قوا، گاهی با قاضی، گاهی با... ملاقات کند.» خوب اصلاً چه اشکالی خواهد داشت که نصف این مشاغل را زنان داشته باشند؟ یابنا بر دیدگاه ایشان، رابط بین زن (ولی) و مردان یک نفر مشاور مرد محرم باشد. به نظر ما هیچ فاصله ای میان ارتباط با مردان و احراز ولایت از سوی زن وجود ندارد. چه آنکه صرف ارتباط، گناه نیست و توالی و تبعات آن گناه است. پس اگر زن، مؤمنه و عاقله باشد (که فرض چنان است) قطعاً تن به هیچ خطایی نخواهد داد.

۴ - صدور فرمان جنگ و صلح و مانند آن از زنان هم ساخته است. مگر قرآن داستان بلقیس، ملکه سبا، را یاد نمی کند که هم صدور فرمان جنگ و هم صدور فرمان صلح به دست او بود، مگر او به سپاه خود فرمان نداد که با سلیمان صلح کنند و تسلیم شوند و اصولاً چه اشکالی پیش می آید اگر زنی دارای قدرت نظامی بالا باشد و فرمان جنگ و صلح بدهد؟

مرجعیت و اجتهاد زنان

آیت الله جوادی آملی درباره اجتهاد و مرجعیت گفته اند: «زن می تواند در مقام اجتهاد همتای صاحب جواهر بشود و مرجع تقلید و قاضی تربیت کند. در جمع دانشجویان دانشکده حقوق تدریس کند، لیکن خودش مرجع تقلید و قاضی نشود.»

در جای دیگری می گویند: «در مسائل مشورتی چه در شورای نگهبان و چه در مجلس شورای اسلامی راه برای او باز است. اگر احیاناً گفتند شش نفر فقیه از رجال باشند، برای آن است که دشواریهای برخورد را آنها می توانند تحمل کنند و گرنه اگر حضور زنان و حشر آنان با مردان لازم نباشد و فقط نظر کافی باشد، بعید نیست که فقهای از زنان نظر و فتوی بدهند و مورد مشورت واقع شوند. ممکن است زنی در اوج فقاقت به حد صاحب جواهر و شیخ انصاری برسد. مرجع تقلید نشود ولی شاگردان او مرجع تقلید باشند. هیچ نقصی ندارد.» ایشان به عنوان استدلال برای نظر خود چنین ادامه داده اند:

«پس کاملاً روشن گردید که کارهای اجرایی به منزله امانتند. مرجعیت امانت است، ولی فقاقت ملک است. وزارت امانت است اما تقوی ملک است.»

آقای آملی پیش از این در توجیه آنکه برخی فقیهان زیر بار مرجعیت نرفته اند، نوشته اند: «سرزش آن است که این امور وظیفه است نه مقام... این پرهیز و گریز از مال و کثش به طرف فقاقت دو کار است نه یک کار. یکی تبری است و دیگری تولی.»

مرجعیت یک سمت اجرایی است اما پشتوانه مرجعیت، ریشه و بهای مرجعیت به فقاقت و اجتهاد است. در فقاقت و اجتهاد ذکوریت و انوشت شرط نیست. پشتوانه مرجعیت در اصل، فقاقت و عدالت است و آنها کمال محسوب می شوند.»

نویسنده در اظهار نظر خویش مبنی بر شرط «ذکوریت و رجولیت در مرجع تقلید» روی چند نکته تکیه می کنند:

الف: مرجعیت یک مقام اجرایی است و در این مقام بین زن و مرد تفاوت است. بر این استدلال چند فرع افزوده اند.

ب: مرجعیت امانت است و تعلق به جان ندارد در این امور زن و مرد متفاوتند،

اما فقاقت ملک است و به جان ارتباط دارد و در این دو مساوی اند.

ج: پشتوانه مرجعیت فقاقت است که زن و مرد مساوی اند.

د: مرجعیت زن که کار اجرایی است شرط ارتباط او را با مردان به دنبال دارد و در این مورد ایشان استثنایی قایل شده، می نویسند:

«... این هیچ محذوری ندارد اما خودش کار اجرایی نپذیرد. البته آن هم معلوم نیست که زن نتواند مرجع تقلید زنان بشود. همان طور که زن می تواند امام جماعت زنان باشد. تنها گفته اند کارهای اجرایی را که با حضور نامحرم هست، به عهده نگیرد.»

نقد و بررسی:

متأسفانه فرصت پاسخ گویی در این مقاله کوتاه است و نمی توان به همه جوانب مسئله پرداخت. نیز پاسخ بخشی از اشکالات زیربنایی سخن نویسنده کتاب که دلایل نقلی را تشکیل می دهد و ایشان از آن حرفی به میان نیاورده در شماره قبل مجله زنان درج شده است. لذا در این جا خیلی کوتاه و فشرده، چند جمله در جواب ایشان می آوریم:

الف - منظور ایشان از این جمله:

«لیکن خودش مرجع تقلید و قاضی نشود.» چیست؟

در این جمله احتمالاتی وجود دارد، مانند: ۱ - آنکه نگذارند او قاضی و مرجع تقلید شود چنان که سطور بعدی این را تأیید می کند.

۲ - آنکه خود او چنین کاری را قبول نکند که مفهوم آن چنین است: از نظر اسلام می تواند، ولی زن مسلمان خود چنین کاری نمی کند.

۳ - اینکه نفی توان از زن باشد. یعنی زن قدرت قضاوت و مرجعیت ندارد. و اصولاً آیا نویسنده نخواست اظهار نظر به نفی و اثبات کند؟ یا در پی جلب رضایت مخاطبان بوده یا انگیزه دیگری در کار بوده است؟

نوشتن کتاب غیر از سخنرانی و درس است. کتاب نباید برای خواننده ابهام انگیز باشد. نوشته ها برای روشن گری است نه ابهام آفرینی.

ب - حضور زن در جامعه مسئله ای





مال می‌پردازد.
و سوم آنکه:

امانت به طور کلی واژه‌ای است که بر مصادیق متفاوتی اطلاق می‌شود و یک معنای نسبی دارد.

نفس جان آدمی که فقاقت از شئون آن شمرده شده، خود امانت است و از زن و فرزند به عنوان امانت یاد می‌شود، بدان معنی که موهبتی از جانب خدا نزد انسان است و مالک واقعی او است نه بشری که صرفاً برای مدتی کوتاه با آنان ارتباط و بدانان تعلق خاطر دارد.

به استناد آیه شریفه ۷۲ سوره احزاب که می‌فرماید:

«انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فأبين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً»
خدا بار امانت را به دوش انسان نهاده و در این عرصه تفاوتی میان زن و مرد نیست. اگر چنین است چگونه می‌توان امینی را که صلاحیت او برای امانتی بس بزرگ از ناحیه خدا تأیید شده، فاقد صلاحیت برای امانت دانست؟

آیا امانت عقل و خلافت خدا و ... بالاتر است یا امانت مرجعیت ولو برای زنان؟
گذشته از اینها:

ما نمی‌پذیریم که مرجعیت امانت است و امانت معنا و تعبیر مادی دارد. چنان‌که خود نویسنده می‌پذیرند، فقاقت ملک است و فقیه و مجتهد مالک رأی و نظر خویش اند و مرجعیت و افتای آنان، به کار گرفتن همین ملک است. در صورتی که در امانت نمی‌توان جز به رضای امانت‌گذار تصرف کرد.

به عبارت دیگر اگر فقاقت ملک باشد (بر مبنای نظر نویسنده و نه به نظر ما) لازمه آن ابراز و به کارگیری ملک و تصرف مالک در آن خواهد بود و مرجعیت جز ابراز ملکیت و تصرف در ملک، چیز دیگری نیست این چگونه مالکی است که حق دخالت و تصرف در ملک خود ندارد و دیگران نمی‌توانند از ملک او استفاده کنند؟! این حجر و ممنوعیت بر چه مبنایی برای او در نظر گرفته شده؟!
ایشان خود پذیرفته که مرجعیت سمت اجرایی فقاقت است، مجتهد و فقیه

اصول بسیاری را در اسلام منکر شویم. مانند اصل تعلیم و تعلم دین، اصل کسب کمال و معنویت.

۲ - عدم پذیرش رأی زن به عنوان مرجع برای زنان یا زنان و مردان با هم، یا به معنی تخطئه زن در فهم اوست یا شبهه در عدالت و جهات ایمانی وی.

اگر عدم حجیت رأی زن برای مقلد، ناشی از تخطئه او در فهم شریعت باشد این خود عدم تأیید اجتهاد زنان است و امری خلاف واقع می‌باشد، چون تاریخ از زنانی نام می‌برد که مجتهد و صاحب نظر بوده‌اند (الواقع یکذبیه) و اگر قدح و خدشه در عدالت و صفات اوست، بدان مفهوم است که در صورت احراز شرایط روحی، به جز ذکوریت او می‌تواند مرجع باشد و در این صورت ما هم با نویسنده موافق و همصداییم و اگر زنان را در رسیدن به حد اعلای عدالت و کمال معنوی ناتوان می‌دانند، سخنی است دور از واقع و نامعقول.

به هر حال باید وجه عدم تصدی زن برای مرجعیت و منع او از ابراز رأی برای مقلدان، روشن شود. نمی‌شود زنی مجتهد بوده تقلیدش از دیگر مجتهدان حرام باشد ولی رأی او غیرقابل قبول! و چنانچه در قبول رأی مجتهد برای مقلدان شرطی نهاده باشند (یعنی صحت تقلید در صورتی که از مرد باشد) این خود یک تناقض دیگر و سخنی فاقد پایه و اساس است.

د - فرق امانت و ملک

نویسنده با فرض اینکه امانت و ملک با هم فرق دارند و مرجعیت امانت است و امانت به جسم مربوط می‌شود نه روح، در صدد بوده ثابت کند در مسائل روحی و معنوی، زن و مرد مساوی‌اند. ولی در امور مادی مثل امانتداری، عدم تساوی موجب نقص زن نیست. بر این مبنا:

اگر بخواهیم میان امانت و ملک تفاوت بگذاریم مسائل دیگری نیز هست که باید بازگو شود از جمله آنکه:

امانت نشان موقتی بودن آن است اما ملک چنان نیست، مقام اگر امانت خوانده شده برای آن است که موقت است، گاهی هست و گاهی نیست. دوم آنکه امانت‌گذار هر آن می‌تواند مراجعه کرده امانت خود را بگیرد و امین همواره منتظر چنین صحنه‌ای است، ولی مالک با آسودگی خیال به تصرف

نیست که بخواهیم در اثبات آن دلایلی اقامه کنیم و از بدیهیات اسلام است. گرچه برخی همواره سعی کرده‌اند اسلام را به میل خود تفسیر و از روایات و ظواهر آیاتی چند سوءاستفاده کنند.

امام خمینی فرموده‌اند:

«اسلام زنها را در مقابل مرد قرار داده، نسبت به آنها تساوی دارند... آزادند در اینکه رأی بدهند. رأی بگیرند.»

بنابراین حضور زن در مجالسی که اختلاط و گفتگوی دو جنس را به دنبال دارد بی‌اشکال است.

حضرت امام همچنین در پاسخ تبلیغات ضداسلامی فرموده‌اند:

«این تبلیغات که اگر اسلام پیدا شد مثلاً زنها باید بروند در خانه‌ها بنشینند و قفلی هم درش بزنند که بیرون نیایند، این چه حرف غلطی است که به اسلام نسبت می‌دهند؟ صدر اسلام زنها توی لشکرها بودند، به میدانهای جنگ هم می‌رفتند.» چنان‌که امام فرموده‌اند: حضور زنان در صدر اسلام در میدان مبارزه چه در رزم و چه در تدارکات و مداوای مجروحان مشهود بوده تاریخ اسلام به روشنی آن را نقل کرده است و در صحنه‌های اجتماعی، اقتصادی و... نیز حضور فعالانه داشته‌اند.

قران کریم هم در آیات زیادی بر آن صحنه می‌گذارد. با آگاهی به اینکه حضور زنان در جبهه‌های جنگ ممکن است عواقب ناگواری چون اسارت زن و... را هم به دنبال داشته باشد.

پس به این بهانه که سماع و اسماع صدای زن چنین و چنان است، نمی‌توان منکر اجرای احکام اساسی و فرامین حیاتی اسلام درباره زنان شد.

ج - موضوع محذوری که مطرح شده، سخن درستی نیست، زیرا:

۱ - یا اجتهاد و تبحر زن را در مسائل فقه و اسلام‌شناسی قبول می‌کنیم یا خیر؟ اگر قبول می‌کنیم - که از سخنان آقای آملی همین معنی استفاده می‌شود - معنای قبول اجتهاد و صاحب رأی بودن زن ترتیب اثر دادن به رأی او است. چگونه می‌توان صاحب نظری لایق و عادل را از اظهار نظر کردن منع کرد؟ این خود یک تناقض و استنکار است که مثل معروف یک بام و دو هوا را در ذهن تداعی می‌کند و اگر قبول نمی‌کنیم باید



نمی‌توانند مقلد شخص دیگری باشند و بر دیگران نیز جائز و گاهی واجب است (اگر اعلم باشد) به او رجوع کنند.

حالا اگر تنها در میان مجتهدین، زن اعلم آنها بود آیا در این جا هم نمی‌تواند علم خود را اجرا کند؟ و آیا باید همه اصول و مبانی فقهی را زیر پا گذاشته، او را محجور دانست؟

ذ - مرجعیت مقامی است که هر فرد مسلمانی ممکن است بدان دست یابد. ولی وظیفه نیست چون در این صورت بر همه به عنوان واجب عینی فرض خواهد بود. آنچه برعهده مسلمین است تعلیم فرایض دینی است که به دو صورت تحقق دارد ۱ - وجوب عینی که در مسائل «مبتلا به» مانند مسائل نماز و روزه مصداق دارد و در شیوه فراگیری آن، سخنی نیست، چه آموزش به اجتهاد باشد یا تقلید از مجتهد. ۲ - وجوب کفایی که باید جمعی اسلام شناس وجود داشته باشند تا احکام دین را به سایرین بیاموزند. این وظیفه را همه مردم دارند اما نه چنانکه همه دنبال اجتهاد بروند، بلکه با تحصیل جمعی از مردم وجوب از عهده دیگران برداشته می‌شود. در این جا آنچه مهم است اجتهاد است و تبلیغ دین و ارسال احکام به مسلمین و نه چیز دیگری. مرجعیتی در کار نیست تا وظیفه باشد یا نباشد خصوصاً به نحوی که الان متداول است و همیشه بر این منوال نبوده است.

در گذشته مرجع دینی خود دارای شغلی بود و از راه کسب و کار خویش ارتزاق می‌کرده است. شاگردان نیز معمولاً شغلی برای اداره زندگی داشته‌اند. گستردگی حوزه‌ها هم به این صورت نبوده و مرجع الزاماً در امور سیاسی و اجتماعی دخالت نمی‌کرده است.

نکته دیگر این است که باید مفهوم مرجعیت و دایره قدرت و نفوذ آن برای مردم روشن شود.

مرجعیت به طور مطلق چنانکه در تمام امور زندگی، رجوع مسلمین به او الزامی باشد، معنایی مرادف امامت و رهبری مطلق دارد و شامل رجوع سیاسی، اجتماعی، فردی و نظامی و... می‌شود.

و اما معنای دیگر مرجعیت که به ذهن دین‌داران (متشرعه) در عصر حاضر خصوصاً تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی

متبادر بود، به معنی رجوع در امور دین به مجتهدی لایق و واجد شرایط است.

ممکن است مرجع فقط به فتوای دادن و چاپ رساله اکتفا کند و از اخذ وجوهات شرعی و توزیع آن خودداری نماید و این هیچ منافاتی با مرجعیت او نخواهد داشت. عنوان مرجع از عنوان متولّی اموال بیت‌المال مسلمین جداست بنابراین مرجعیت با توجه به تاریخ حدوث و استمرار آن دارای مصادیقی خواهد بود که هیچ‌کدام وظیفه نیست.

بر فرض آنکه مرجعیت وظیفه باشد از کجا و به چه دلیل ثابت می‌کنید مخصوص مردان است.

بر فرض که مرجعیت به تفسیری که نویسنده کتاب ارائه می‌دهند، مقام نباشد و وظیفه تلقی گردد و یا مقام اجرایی باشد، چه اشکالی دارد یک مرجع فقط به امور نظری دین رسیدگی کند و تنها به صدور فتوی قناعت ورزیده از اجرای احکام و اخذ وجوه و ارسال نماینده و مانند آن خودداری کند. این مفهوم با کدامین آیه و روایت در تضاد است. اگر زنی با این وصف نام مرجع بر خود گیرد چه منعی خواهد داشت؟ پس تولّی مرجع زن به پاسخگویی نیازهای علمی و فرهنگی و فقهی جامعه خصوصاً زنان و تباری او از اخذ وجوه چنانکه خود گفته‌اید، دو کار است و قابل انفکاک، و لزومی ندارد با هم باشد، چنانکه با سیاست.

س - اسلام خیلی از کارهای اجرایی را بر عهده زنان گذاشته یا حداقل آنها را منع و محروم نساخته است. مانند امامت جماعت و طبابت برای زنان. اکنون فقهای معاصر فتوی می‌دهند، در صورتی که کارهای اجرایی چون بازرسی بدنی، آزمایش طبی، تعلیم و... برای زنان باشد، بهتر است و یا باید خود زنان انجام دهند. طبیعی است که رجوع زن در مسائل حیض و نفاس و... به مرجع زن بهتر از رجوع به مرجع مرد است.

ش - عضویت شورای نگهبان چه دشواری در بر دارد که مردان توان تحمل آن را دارند و زنان ندارند؟! اگر منظور حضور است که در صورت مشورت نیز متصور است و زنان نماینده در مجلس شورای اسلامی هم با آن مواجه‌اند. اگر منظور دقت و کنجکاوی در تطبیق قوانین است و این

دشواری نامیده شده که اختصاص به مردان ندارد.

اگر منظور برخورد با مخالفان نظرات شورا و گفتگو و مصاحبه و امثال آن است، نیز زنان چون مردان آن را دارند و تفاوتی مشاهده نمی‌شود و اگر منظور ملاقاتهایی است که به عنوان کارهای جنبی عارض این شورا شده است که هرگز جزء شرایط شورای نگهبان یاد نشده.

قضاوت زنان

سپس نویسنده درباره قضاوت زنان می‌نویسد:

«مسئله قضا هم مانند مسئله اجتهاد است و از آنجا که قضای اجرای حدود: «السارق و السارقه فاطعوا ایدیهما» را همراه دارد یا درباره تبهکاران دیگر: «فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة» را دستور می‌دهد، لذا گفته‌اند که زنان می‌توانند به قضاوت بپردازند و قاضی تربیت کنند اما قضا که سمت اجرایی است نپذیرند. زن می‌تواند همه مسائل حقوقی اسلام را مجتهداً استنباط کند... اما خود به شمشیر دست نبرد.»

نقد و بررسی

در پاسخ باید گفت:

۱ - هیچ‌گاه کسی میان قضا و اجرای فرامین قاضی اتحاد و سنخیت قائل نشده است.

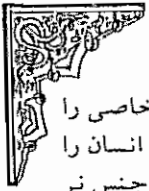
بحث در قضای زن است که آیا می‌تواند چنین شغلی داشته باشد یا خیر؟ اینکه پس از فرمان قاضی چه کسی اجرا کند بحث دیگری است. آیا حتماً باید قاضی اجرا کند یا مأمور اجرای رأی دادگاه غیر اوست؟

تاکنون کسی فتوی نداده که حتماً قاضی خود باید مأمور اجرای حدود باشد زیرا در این صورت او قدرت قضاوت نخواهد داشت چه آنکه فرصت نیابد، یا شهامت حد زدن و سر بریدن نداشته باشد و...

مأمور اجرایی اوامر قاضی شخص دیگری است و الان در محاکم دنیا و از جمله جمهوری اسلامی ایران مجری احکام غیر از قاضی است و تنها تعدادی قاضی بر اجرا نظارت دارند. نه آنکه خود مباشرتاً دست به اجرای حکم بزنند.

۲ - بر فرض آنکه قبول کنیم قاضی هم حکم صادر می‌کند و هم اجرا می‌کند مگر اجرای حد از زنان ساخته نیست.





قانونگذاری خود افراد یا صنف خاصی را در نظر نداشته بلکه ارزش مادی انسان را تقویم کرده و هیچ امتیازی برای جنس نر مقرر نفرموده است. این برداشت ماست که اکنون ناچاراً برای توجیه نظرات بدون استناد گذشتگان ابراز می‌داریم.

۳ - گرچه این نظریه فردی برخی از فضلا است، اما دیگران از همین کاستی جعلی زن به زیان او استدلال می‌کنند و زن را بر همین اساس، نالایق و ناقص می‌شمرند که لیاقت تصدی مناصبی چون قضا و امامت و دیگر شئون را ندارد.

گرچه نقص بهره زن از دیه و ارث صرفاً مادی است اما منشأ محرومیت او از مسائل اجتماعی و معنوی دیگری است. بنابر این برای رفع هرگونه سوءاستفاده باید مساوات و عدالت بین زن و مرد برقرار باشد تا مردان براساس همین ملاکهای مادی احساس تفوق و برتری نکنند. مگر نه آنکه امور مادی و اقتصادی اگر نگوئیم عامل اساسی قوام خانواده شمرده شده، از عوامل مؤثر آن است؟

بنابر آیه ۳۴ سوره نسا، که می‌فرماید: «الرجال قوامون علی النساء، بما فضل الله بعضهم علی بعض وبما انفقوا من اموالهم...» مردان قائم بر امور زنانند بدان جهت که (خدا) برخی را بر برخی دیگر برتری بخشیده و بدان جهت که مردان از اموال خود انفاق می‌کنند... ناظر به همین امر است. و بعضی آقایان محترم به استناد آن بر تفوق و ریاست مردان اصرار دارند، از نقطه نظر فرهنگ قرآن نیز مسائل مادی یک امتیاز است و هر گاه چنین است، جنبه معنوی هم دارد. با این وصف زن در معنویات هم پایینتر از مرد قرار می‌گیرد.

۴ - پولی که به عنوان خون بهای زن پرداخت می‌شود، متعلق به زن نیست تا بگوئیم ارزش مادی دارد. دیه پس از مرگ زن به وراثت او می‌رسد که معمولاً مردانی نیز در میانشان وجود دارد. پس ارزش مادی آن متوجه اولیای مقتوله است نه خود او، و اگر برای او از لحاظ مادی بهایی به مساوات مرد قائل بشویم، در واقع وی را به معنویات یاد کرده‌ایم و به شخصیت او احترام گذاشته‌ایم.

۵ - از همه اینها گذشته مادیات خود از نظر اسلام یک ارزش معنویت‌زا است. در

اینکه مسئله ارثی هم این چنین است... و اما در مسئله دیه چون جنبه خیر بودن در او نیست و بلکه مربوط به جنبه بدنی است لذا اگر بدن در مسائل اقتصادی قویتر بود، دیه او بیشتر است و چون مردها در مسائل اقتصادی معمولاً بیشتر از زنها باز دهی اقتصادی دارند، دیه آنها نیز بیشتر است.»

در پاسخ باید گفت:

۱ - برخی مفسرین و فضلاء معاصر آیه شریفه «وان لیس للانسان الا ماسعی» را در کارهای مادی تفسیر کرده‌اند.

اگر چنین باشد موضوع آن انسان است، زن و مردی در کار نیست. هر که بیشتر کوشش کند، بهره مادی بیشتری خواهد برد. اکنون در کجای دنیا سابقه دارد دستمزد یک پزشک زن متخصص را کمتر از مردی همانند او قیمت‌گذاری کنند؟

این سخنان ممکن است در گذشته‌های بسیار دور مصداق خارجی محدودی داشته باشد اما نمی‌توان به‌طور کلی منافع و خدمات مادی زن را کمتر از مردان به حساب آورد. چه بسا زنانی که منافع مادی آنها بسیار بالاتر و بیشتر از مردان کاری و دانشمند بوده و هست.

چنانکه روایاتی درباره زن «ابن مسعود» صحابی و دانشمند معروف دنیای اسلام وارد شده است.

عبدالله ابن مسعود مردی بی‌هنر و از نظر مادی فقیر بود، اما زنی صنعتگر و پر درآمد داشت که مخارج زندگی شوهر و خانواده او را تأمین می‌کرد. آیا اگر قرار ارزش و منافع مادی ملاک امتیاز قرار گیرد، زن ابن مسعود از او برتر نخواهد بود؟!

۲ - اگر بگوئیم ملاک جعل دیه براساس قدرت بدنی و منافع است، باید گفت هر که زور بازوی بیشتری دارد، دیه او افزونتر است. چنانکه در جاهلیت برای مردم شریف و قبایل زورمند دیه بیشتری در نظر می‌گرفته‌اند. نیز اگر چنین باشد، دیه بچه‌ها، دیوانه‌ها، و معلولها نیز باید کم باشد زیرا آنان اصلاً منافع مادی ندارند.

براین اساس اگر روزی منافع و بازدهی اقتصادی زنان از مردان بیشتر شود، باید گفت دیه زن بیشتر از مرد است؟ مسلم است که شارع مقدس اسلام در

اکنون زنان مجرمه توسط زن حد می‌خورند و چون در بعضی مواقع در صورت اجرای حد توسط مرد ارتکاب حرام، حتمی است، لازم است متصدی آن زن باشد. زن را وقتی می‌زنند از ترس یا برای مخالفت، موی خود را آشکار می‌کند و در قصاص عضو یا قطع دست مباشرت مرد برای اجرا، لمس زن را در پی دارد. آیا در دیدگاه شما در این صورت باز هم مردان باید حد را اجرا کنند؟

نیز وقتی زن مجرمی نخواهد که حد درباره او اجرا شود طبعاً از حضور خویش استنکاف می‌کند در این صورت لازم است فرد یا افرادی او را گرفته به زور بیاورند. آیا از نظر شما مردان شرعاً می‌توانند این چنین اعمالی انجام دهند؟ بنابرین به طور کلی نمی‌توان اجرای حد را از زنان برداشت، که ناچار آنان دخالت دارند.

۳ - گذشته از این چه اشکالی دارد زن شمشیر بزند؟ مگر در جنگ احد زنی شمشیر به دست نگرفت و از جان حضرت محمد ص دفاع نکرد؟

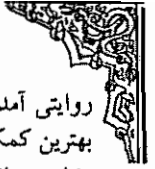
مگر برای دفاع از ناموس، شمشیر زدن و سر افکندن توسط زن حرام شده؟ زن هم مثل مرد در دفاع و جهاد سلاح به دست می‌گیرد و انسانهای خطاکار را به خاک و خون می‌کشد.

پس نه دلیل عقلی بر منع شمشیر زدن و کارهای اجرای زن داریم و نه دلیل وضعی که بتوان آنان را ناتوان شمرد. و در این صورت سخن نویسنده در منع قضای زن به این بهانه مردود است. نظر به اینکه مؤلف کتاب پیرامون قضاوت زن فقط به این صورت استدلال کرده ما نیز به همین مقدار بسنده نموده خواننده گرامی را به شماره‌های ۴ و ۵ همین مجله، سال اول ارجاع می‌دهیم.

دیه زنان

نویسنده می‌نویسد: «گرچه مسئله دیه و سایر مسائل فقهی فصل جدایی را می‌طلبد اما در این قسمت از بحث به مناسبت طرح اجمالی مسئله دیه بحث کوتاهی را هم در این زمینه مطرح می‌کنیم:

یک سلسله از ارزیابیها در قرآن کریم به بدن برمی‌گردد و هر بدنی که منشأ اقتصادی بیشتر و قویتر باشد مسئله دیه هم با همان تناسب در رابط با او تنظیم می‌شود. چه



روایتی آمده: «نعم العون الدنيا على الاخره» بهترین کمک برای آخرت دنیا است. اگر از دنیا و مسائل مادی خوب بهره بریم و مادیات در راه خیر و نیکی مصرف شود، از انفاق اهل بیت و خانواده گرفته تا صدقات و میراث و کمک مادی به مستمندان و مصارف عام المنفعه همه و همه بهترین معنویات را تشکیل می‌دهند. یکی از مصادیق ایثار وقتی است که مایه مادی داشته باشد.

حضرت علی ع در نامه خود به مالک اشتر (پس از آنکه مردم را به طبقات: جنودالله، کتاب‌العامه و الخاصه، قضات العدل، عمال الأئصف و الرفق، اهل الجزیه و الخراج، تجار و اهل الصناعات، طبقه السفلی تقسیم می‌کند) فرمود:

«ولا قوم لهم جميعاً الا بالتجار و ذوی الصناعات» هیچ پایه‌ای برای همه اینان نیست، مگر به وسیله تجار و صاحبان صنعت.

و در این جمله جایگاه مهم اقتصاد را یادآوری فرموده است.

و این یک واقعیت است، چه در گذشته و چه اکنون رواج داشته و دارد و کهنه شدنی نیست.

۶ - پول خمیرمایه تمامی نیکیها است چنان که عامل فساد مطلق مردم هم می‌تواند باشد. زن اگر دارای شخصیت حقوقی مستقل بوده باشد و از لحاظ نفقه نیازمند شوهر نباشد، ذلت تمکین بیجا و هزار و یک مشکل دیگر را تحمل نمی‌کند و مردان از همین جهت می‌هراسند. اگر انسانیت حاکم باشد، زن از لحاظ ثروت مقتدر باشد یا نباشد همسوی شوهر و یاور اوست، مگر حضرت خدیجه تمامی اموال خود را در راه پیامبر ص ایثار نکرد؟ مگر او ثروت هنگفت و عظیمی نداشت؟ پس چرا در قبال پیامبر ص مطیع و منقاد یار و یاور بود؟

وقت آن است که سطح شعور مردان جامعه را بالا بریم و به آنان تفهیم کنیم که ملاک حسن معاشرت، انفاق و ریاست مستبدانه و... نیست، علت سازگاری یک زن با مردانسانیت اوست، و به راستی قشری فداکارتر و مظلومتر از قشر زن در این کشور نداریم.

۷ - روشن نیست که چرا بعضی از بزرگان دینی ما به جای واقع‌بینی، سعی در توجیه و تفسیرهای خیال‌آمیز و گاه

گمراه‌کننده دارند؟ چرا نمی‌خواهند خواسته‌های خدادادی و فطری زنان را که هیچ اخلاقی در امور جامعه ایجاد نمی‌کند، برآورده سازند. چرا باید در قوانین اسلامی که داعیه رهبری دنیا را تا بی‌نهایت دارد، جای این امور همچنان خالی بماند؟!

ما معتقدیم اسلام هیچ نقصی ندارد، استنباطهای اسلام‌شناسان رنگ سیاسی و تفوق مردسالاری دارد. چرا هر زمان که مجتهدی آگاه یا اسلام‌شناسی عارف و واقف به امور دین سخن از احیای سنتهای دینی فراموش شده می‌زند و قصد پیراستن دامان اسلام را از کج‌اندیشیها و بدفهمیها دارد، با

انواع تهمت‌ها و خطرات مواجه می‌شود؟ منطلق اگر قوی است از هیچ نباید هراسید و اگر ضعیف است باید در پی اصلاح آن برآمد. ما امیدواریم در عصر حاضر که مسلمانان در همه جای جهان به دادخواهی برخاسته‌اند جامعه ما که ادعای صدور دین پیامبر را به دنیا دارد، به اجتهاد در مسائل زنان اقدام و نیمی از جمعیت جهان را به سوی تعالیم اسلام جذب و یکبار برای همیشه کژپنداریهای بعضی گذشتگان را درباره زن اصلاح کند و آن‌گونه که پیامبر و علی ع درباره زن می‌اندیشیده‌اند و خداوند برای این مخلوق خود خواسته است عمل نماید.

تک‌پرسینا

● پیراشکی سیب زمینی

مواد لازم:

- سیب زمینی: ۱ کیلوگرم
- قارچ: ۲۵۰ گرم
- پياز: ۲ عدد
- تخم مرغ: ۲ عدد
- آب لیمو: یک قاشق
- آرد سوخاری: ۱/۲ پیمانه
- روغن یا کره: به مقدار کافی
- جعفری خرد شده: ۳ قاشق سوپخوری
- نمک و فلفل: بمقدار کافی

طرز تهیه: مایه پیراشکی را مانند مایه کنتلت سیب زمینی آماده کنید. قارچ را زیر شیر آب با مالش شست و شوداده سپس نازک ورقه ورقه کنید، بعد با یک قاشق آب لیمو و کمی روغن بمدت ۵ دقیقه آنرا نفت دهید، و بعد پیاز سرخ شده به آن اضافه کنید. سپس نمک و فلفل زده، خمیر آماده را در کف دست بصورت دایره پهن کنید. آنگاه از مایه آماده در میانه خمیر گذاشته، بصورت نیم هلال درآورید و اطراف آنرا خوب محکم کنید. سپس روی آنرا تخم مرغ زده در آرد سوخاری بغلطانید و در روغن فراوان سرخ کنید. می‌توان ۱۵۰ گرم گوشت چرخشده به مواد میانه پیراشکی اضافه نمود.

- ورزش و تغذیه صحیح دو عامل اساسی برای حفظ سلامتی و تندرستی
- شرکت کشت و صنعت قارچ سینا
- تلفن: ۶۰۱۵۸۳۶

